



می خواهم زنده بمانم

کارگردان: ایرج قادری، فیلمنامه نویس: رسول صدر
 فیلمسازانی: فرح جندری، تدوین: پرویز آقاافشان، موسیقی: سید
 چشم آذر، صداگذار: همزمان، تدوین صدا: سید علی
 اسماعیلی، تهیه کننده: خدایت فیلم (رضی شایسته)،
 بازیگران: فریاد فریمان، فاطمه گودرزی، مهیار اصلان، محلی
 امینی، شیدا، دجی، علی اصغر، کر سیری، جلال محمدی، سام محمدی

یک درام قرص و محکم، اما...

امید علوی

آغاز ماجرا است. بعد جدایی اصلان و ماه منیر و تنهایی باربند. باز لحظاتی خوش اما زودگذر از مقابل دیدگان باربند می گذرد. اصلان همراه با برادر فرنگیس و خود او دفتر وکالت تأسیس می کنند. فرنگیس با باربند دوست می شود و باربند که تاکنون بوی خوش مادری نکشیده است نسبت به فرنگیس عواطف کودکانه خود را بروز می دهد. در همین جاست که فرنگیس متوجه می شود گوش راست باربند نمی شنود. ماه منیر متوجه مهر میان فرنگیس و باربند می شود و می پندارد که فرنگیس برای دست یابی به اصلان دست به چنین ترفندی زده است. ماه منیر از فرنگیس می خواهد که دست از سر اصلان بردارد. حتی او را تهدید می کند. فرنگیس ماجرا را برای اصلان باز می گوید. اما اصلان از پیش به فرنگیس دل بسته است و این اتفاق موجب می شود تا برای ازدواج با فرنگیس مصمم شود. پیشنهاد ازدواج به او می دهد. فرنگیس نیز می پذیرد. حاصل این وصلت تنهایی دوباره باربند را به همراه دارد. باربند سرگردان میان پذیرش از سوی مادر یا پدر سرانجام دست به خودکشی می زند.

می خواهم زنده بمانم، موضوع پرونده اتفاق کشته شدن پدرام تجریشی بدست نامادری خود است، که سالها پیش با برنامه مطبوعات روز شد و ذهن مردم را نیز برای مدتی اشغال کرد و رسول صدر عاملی به استاد آن اتفاق دلخراش تحقیقاتی انجام می دهد و در نهایت فیلمنامه ای براساس آن می نویسد تا جلوی دوربین برود. گویا منصرف می شود و فیلمنامه را به ایرج قادری واگذار می کند.

باربند بر صندلی راکی گچیر یله داده است، ناگاه صدای بگو - مگو و جدل اصلان و ماه منیر (پدر و مادر) را می شنود. به خود می آید. واقعیتی تلخ مانند غده ای چرکین سرباز کرده، مادر اشرافی بودن و رفاه خود را به رخ پدر که از طبقه ای محروم و ضعیف بوده است می کشد. اصلان که اکنون وکیل است گویی با کفش مندرس و تیم تخت خورده به خانه ماه منیر آمده و امروز همان کفش مندرس و وصله خورده ضربات چکشی است که بر سر او فرود می آید. این

فرنگیس بعنوان نامادری متهم به قتل بارید شناخته می‌شود و دادگاه او را محکوم به اعدام می‌کند.

۳

می‌خواهم زنده بمانم خوب شروع می‌شود. صحنه‌ها بی آنکه طولانی باشد زنجیروار همراه با یکسری وقایع که مقدمه فیلم است خوب به هم می‌چسبند. بارید بر صندلی راحتی یله داده و با ساز دهنی ملودی آرامی می‌نوازد. او غرق در دنیای کودکانه شده‌است. تماشاگر نیز بی آنکه سردرگم شود یکباره همراه با بارید وارد ماجرای اصلی یعنی اختلاف اصلان (فرامرز قریبان) و ماهنیر (مهناز انصاریان) می‌شود. کشمکش و اختلاف نیز سریع می‌گذرد و در یک دادگاه ماهنیر و اصلان از هم جدا می‌شوند. بارید می‌ماند و کوله باری از آرزوها و امیال کودکانه. تا این لحظات تقریباً شناسنامه اشخاص فیلم یعنی ماهنیر و اصلان بعنوان پدر و مادر و بارید بعنوان فرزند بدست می‌آید. جز عموی ماهنیر (فتحعلی اویسی)، اما کارگردان برای ادامه ماجرا و پرکردن خلاء بارید تمهید دیگری فراهم می‌کند. اصلان و فرنگیس و برادرش با تأسیس دفتر وکالت ماجرای دیگر می‌آغازند. فرنگیس و بارید با هم دوست می‌شوند. فرنگیس بارید را به گردش و تفریح می‌برد با او عکس یادگاری می‌اندازد. اتفاقی که شاید بارید چندین سال از عمق وجود در انتظارش بوده. بارید نیز عواطف کودکانه خود را در دوستی با فرنگیس بروز می‌دهد. (البته فرنگیس و برادرش که یکباره وارد ماجرا می‌شوند، هویتی معلوم ندارند) این لحظات شیرین نیز برای بارید مانند رعد می‌گذرد. چراکه اصلان دل به فرنگیس بسته است و بارید همچنانکه در دفتر خاطراتش نوشته شده «مانند علفی هرز» است. این احساس بارید زمانی نمود بیشتری پیدا می‌کند که اصلان و فرنگیس با هم ازدواج می‌کنند و او غرق در تنهایی در اتاق نیمه تاریک خود در «خود» فرو می‌رود. اصلان هم با ازدواج مجدداً از «خود» می‌گریزد. هنوز حسابش را با «خود» تسویه نکرده‌است گریز اصلان از سویی می‌طلبد که کسی مسیر بلاهایش شود. بنابراین فرنگیس بهترین طعمه برای این سپر خواهد بود. دختری با آرزوهای بلند و اما بی تجربه در سیر زندگی.

سیر قصه به ظاهر درست طی می‌شود. اما همچنانکه گفتم، با ورود فرنگیس و پافشاری عموی ماهنیر و حضور بیشترش در صحنه به لحاظ گرفتن انتقام از اصلان موضوع و بعد مفهوم کم‌کم رنگ می‌بازد. اشخاص تازه وارد، هویت درستی ندارند. نه فرنگیس نه برادرش نه عموی ماهنیر، نه دادستان و نه دیگران. فرنگیس اگر زمان اندکی است که با اصلان بعنوان همکار آشنا شده اما شرایط اصلان و جدائی از همسر سابقش را خوب می‌داند، حتی به نوع اختلاف آنان پی برده از طرفی ماهنیر فرنگیس را تهدید می‌کند که دست از سر اصلان بردارد. پس چگونه تن به ازدواج می‌هد آنها هم با شناختی که تقریباً ما از ازدواج‌ها و مسیر ازدواجها داریم. آیا صرفاً به لحاظ اینکه نمی‌دانند چه سرنوشت محتومی در انتظار اوست و یا ساده لوح و نادان است؟ ظاهرش که اینگونه نشان نمی‌دهد. عموی ماهنیر کیست و حرفه‌اش چیست؟ که در دستگاه قضایی کشور نفوذ دارد و با یک تلفن دادستان از امر او

اطاعت می‌کند. (بی هویتی دادستان و دستگاه قضایی کشور را می‌گذاریم به حساب مسئولین قضایی در پیش از انقلاب)

اما هیچ نیازی به زیاده‌گویی نبود در یکی - دو - سه پلان کوتاه شناسنامه‌ای مختصر از اشخاص تازه وارد به ماجرا کفایت می‌کرد. اصلان که حال در مقام یک وکیل قرار دارد نیز سست عنصر است و صرفاً به جهت یک فنجان چای که فرنگیس در دفتر کارشان جلوی او گذاشته به او دل می‌بندد. (شاید تا این سن و در طول یازده سال زندگی با ماهنیر انتظار یک فنجان چای داشته است.) عموی ماهنیر چرا در صدد انتقام برمی‌آید؟ آیا صرفاً به لحاظ این است که جوانی با کفش نیم‌تخت خورده و مدرس را پروبال، و در خانه خود جای داده است؟

برخی صحنه‌ها نیز بعنوان تاکید برای یکی - دوبار شاید درست به نظر آید اما تکرار چند باره آن خاصیت تاکید را از کف می‌دهد. (اشاره به فنجان چای که چند بار از ذهن اصلان در دادگاه می‌گذرد.)

در واقع غیرمنطقی بودن برخی صحنه‌هاست که فیلم را دچار تزلزل می‌کند در صحنه‌ای که اصلان بعنوان وکیل مدافع همسرش فرنگیس که احساساتی هم شده، دستکش فرنگیس را که بهنگام خودکشی بارید بدست داشته در دستان خود می‌کند و از منشی دادگاه می‌خواهد که کارد را از میان دستش از طرف لبه تیز آن بیرون بکشد. البته قاضی درست گفت؛ شعبده‌بازی است و گرنه شونده و بیننده باید عاقل باشد.

کر بودن گوش راست بارید نیز از آن حرفه‌است، بارید یازده ساله، یازده سال با پدر و مادر خود زندگی کرده، به مدرسه رفته و حتماً دوستان و همکلاسیه‌هایی نیز داشته است. در طول این مدت نه پدر، نه مادر و نه آموزگاران بارید و نه دوستان او هیچیک متوجه سنگینی و یا کر بودن گوش راست او نشده‌اند! شاید جامعه کر و کور بوده‌است! برای زیر سؤال بردن یک نظام و یک سیستم حتماً باید دلالی ارائه شود منطقی و گرنه جواب سؤال سربالا خواهد بود.

مشابه چنین موضوعهایی کوچک در فیلم و چنین صحنه‌هایی که ذکر شد بسیار است. در صحنه‌ای که فرنگیس را برای سپردن به جوخه‌دار می‌برند تلفنچی زندان یکباره از جای می‌جهد و حتی صدای زنگ تلفن را نمی‌شنود و یا اگر می‌شنود بی توجه است. افسر کشیک نیز پس از اتمام مکالمه با همسر و یا دوستش! برمی‌خیزد و نسبت به صدای زنگ تلفن بی توجهی می‌کند و گوشی را بر نمی‌دارد. تعلیق درست. اما در پس تعلیق منطق نهفته است. بی‌بند و باری زندانهای پیش از انقلاب را نیز از آقای کارگردان می‌پذیریم اما صحنه بسیار تصنعی است و غیرقابل پذیرش برای تماشاچی.

اگر از تمامی این تمهیدات نظر کارگردان، تعلیق بوده‌است و کشش، شکی نیست که تعلیق در این فیلم بویژه در صحنه‌های پایانی خوب است البته اگر از نکات ذکر شده چشم پوشیم و صحنه‌های کارت پستالی سفر به «ماکو» را در نظر نگیریم. اگر بپذیریم که روشنگر دخترک کوچولو مبتلا به سرطان منطقی وارد داستان شده‌است و برای لحظه‌ای چتر خود را می‌بندد و زیر چتر بارید قرار می‌گیرد!

می‌خواهم زنده بمانم اگر چه از نظر موضوع و مفهوم کاستی‌هایی دارد اما بی‌انصافی است که شناخت کارگردان را نسبت به مقولهٔ درام و تکنیک در سینما نادیده بگیریم. فیلم بی‌اغراق خوش ساخت است و وجه مشخصهٔ تعلیق را کارگردان خوب می‌شناسد. و تماشاگر تا پایان به تماشای فیلم می‌نشیند. این وجه مثبت فیلم برای کارگردان امتیاز محسوب می‌شود. فیلمبرداری فیلم هم خوب است. کادرها، نماها، تصویرها مناسب اند. لانگ‌شات، مدیوم و کلوزآپ بویژه در صحنه‌های سفر به «ماکو» و نیز دادگاه نمونه‌های بارز، این مدعایند. نور اما طراحی ضعیفی دارد. بویژه در صحنه‌هایی که بارید به هنگام ازدواج اصلان با فرنگیس به اطاق خود می‌رود. رعدوبرق آغاز می‌شود اتاق بارید قرار است بوی دل‌تنگی و تنهایی بدهد. اما بیشتر شاعرانه می‌شود و اگر اتاق خالی است. تنهایی بارید و دل‌تنگی‌اش را تداعی نمی‌کند. و البته این به طراح صحنه باز می‌گردد. بازیها نیز جز بازی فرنگیس ضعیف است. فرامرز قریبان در نقش پدر پذیرفتنی‌تر است تا یک وکیل، برخی دیالوگ‌هایش و

حتی بیانش این را می‌گوید. وی در نقش یک وکیل واقعاً کم می‌آورد نه بیان خوبی دارد و نه نفس خوبی. مهناز انصاریان نیز تصنعی عمل می‌کند. نه بازی دارد و نه بیان حتی نقش یک مادر انتقامجو را تا لحظه‌ای که به خود می‌آید ایفا نمی‌کند از آن پس هم در چهره‌اش نکته مثبتی دیده نمی‌شود.

فاطمه گودرزی اما در نقش فرنگیس بازی روان و مناسبی ارائه می‌دهد. چه آن‌زمان که شاداب است و با بارید و اصلان آشنا می‌شود و بارید را به تفریح می‌برد و چه آن‌زمان که با ماه‌منیر روبرو می‌شود و ماه‌منیر او را تهدید می‌کند. و چه آن‌زمان که یکباره خط زندگی‌اش تغییر می‌کند و متهم و محکوم به مرگ شناخته می‌شود. میمیک (حالات صورت)، بیان، حس و حرکات و سکناش مطابق نقشی است که باید ایفا کند. در هر سه شکل پذیرفتنی است. بگونه‌ای که حضور فرنگیس در برخی صحنه‌ها حاکم بر تمامی فضا و اشخاص می‌شود. سام محمودپور (بارید) نیز خوب است اگر کارگردان می‌توانست بازی بهتری از او بگیرد. سام نیز کم نمی‌آورد.

«فریادهای بدون پژواک» و حجمی پُر صدا

شوازه یوسف‌نیا

سرنوشت فرنگیس)، ایجاد سرخوشی از عزم به ادامه زیستن بازمانده، از طریق یادآوری قصهٔ فیلم، نمایش تضاد طبقاتی و برخورد گریزناپذیر آن (در اینجا فاصلهٔ طبقاتی ماه‌منیر و اصلان) و بسیاری موارد دیگر تعریف‌کنندهٔ ملودرام هر کدام به اندازه کافی در «می‌خواهم زنده بمانم» رعایت شده و قابل توجه است.

«می‌خواهم زنده بمانم» مجموعه‌ای از فصل‌های پرهیجان، احساساتی و اشک آور و گاه رقت‌بار و با طرحی ساده از یک مستند مشهور و پرهیجان است. شخصیت‌پردازی ندارد. آدمها یک رویه و تک‌بعدی هستند، دودسته آدم‌های خوب و بد (خیانت‌کار و مظنون) را رویاروی هم قرار داده است. فیلم با توجه به جمله آغاز تیتراژ (این داستان واقعی نیست)، ماجرای پرونده عجیب پدرام تجریشی را زنده کرده و مرا بر آن داشت تا دوباره سیر ماجرای پرونده پدرام و نحوهٔ رسیدگی به آن را مرور کنم و نوع و شکل برداشت از قضیه و چگونگی وفاداری نویسنده و کارگردان را بررسی کنم، نکته در ارتباط بین واقعیت (مستند)، ملودرام و رئالیسم است. قاعده اصلی ملودرام در واقع‌گرایی است اما پایبند به آن نیست. رفتار آدمها با روانشناسی انسان در بیرون صحنه نمایش مویه‌مو همخوان نیست.

برخورد و آشنایی‌ها، اگراندیس‌مان و گاه آمیخته با تصنع به نظر می‌رسد. سکناش آشنایی اصلان و فرنگیس در یک دفترکار مثال خوبی است. بزرگ‌نمایی شروع این آشنایی آتقدر مصنوعی و بد اجرا شده که انگار فرنگیس وقتی از اتاق دیگر وارد می‌شود با دیدن

در ادبیات نمایشی یونان ملودرام به معنای نمایش همراه ساز و آواز بوده است و در اصل به نوعی اپرا اطلاق می‌شود. رفته رفته ملودرام‌ها بر دیالوگ و دکور و حرکت و خشونت و ... تکیه کردند، که بر اساس آن نوعی احساسات‌گرایی و عواطف سطحی و اغراق آمیز رواج گرفت. در ایران، یعنی اواخر دهه بیست به بعد، ماجراهای پراحساس و سرگذشت پرشور و اشک‌آلود در دایره خانواده و سائل عشقی درام خوانده می‌شد و اگر همراه با تصنیف و موسیقی و رقص همراه می‌شد، که غالباً هم چنین بود آن را ملودرام می‌خواندند. اما اساساً در فیلم فارسی مرزی قاطع بین درام و ملودرام نمی‌توان قائل شد. اگر بخواهیم فیلم «می‌خواهم زنده بمانم» ایرج قادری را به ژانر ملودرام نسبت دهیم پس ملودرامی گرم، گیرا و محکم است. چرا که ملودرام حد و مرز مشخص و تعیین شده‌ای ندارد، چون احساسات و عواطف انسانی بی حد و مرز است، نتیجتاً عدم آگاهی کارگردان نسبت به این ژانر می‌تواند اثر را گاه تا ورطه سقوط و ارضاء نازلترین خواستهٔ حقیر مخاطب بکشاند. فیلم «می‌خواهم زنده بمانم» که در تمام طول عمر فیلمسازی ایرج قادری بی تردید مهمترین اثر کارنامه‌اش تا حال خواهد بود، نشان می‌دهد که سابقه طولانی بازیگری و کارگردانی ایرج قادری در ژانرهای متفاوت مثل درام، اکشن و ملودرام پشتوانه محکمی است. تجربه‌هایی که بسیاری از کارگردانها ندارند. برانگیختن احساسات رقیقه مخاطب، بزرگ‌نمایی لحظه‌های حساس عاطفی به منظور ایجاد حس همذات‌پنداری، مبنای سرنوشت فرد (در اینجا